



اشاره:

در ماههای اخیر انتشار خبر مصاحبه‌های جنجالی از دکتر عبدالکریم سروش با رادیو هلند (بخش عربی) و ترجمه فارسی آن در سایتهای مختلف، واکنش شدید اندیشمندان و عالمان حوزه تفکر اسلامی را به همراه داشت. آیت الله جعفر سبحانی، آیت الله مکارم شیرازی، بهاء الدین خرمشاهی، عبدالعلی بازرگان، یحیی یثربی، سید محمد علی ایازی، علیرضا قائمی نیا و ... از جمله اندیشمندانی بودند که مواضع انتقادی خود را در باب دیدگاه اخیر دکتر سروش در ارتباط با کیفیت نزول وحی و چیستی آن ابراز نمودند. در ادامه این روند، دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی نیز در نوشتار حاضر با استناد به مواردی متقن در اصول تعلیم اسلامی و یافته‌های پژوهشگران حوزه‌های علوم انسانی و طبیعی به خلطها و غلط‌پنداریهای دکتر عبدالکریم سروش در مصاحبه مذکور و نیز توضیحاتی که ایشان در پاسخ به انتقادات آیت الله سبحانی نگاشته‌اند، پرداخته است.

اخیرا گفتگوی مشفقانه و مؤدبانه آیت الله سبحانی را با آقای دکتر سروش در مورد قرآن و پیامبر (ص) را از طریق سایت مطالعه کردم. نکاتی به نظر این حقیر رسید که لازم دانستم همچون استاد علامه سبحانی با ادب اختلاف آن را با آقای سروش و همه علاقمندان در میان گذارم.

۱. آقای دکتر سروش ادعا کرده است که قرآن نه تنها محصول شرایط تاریخی خاصی است که در بستر آن شکل گرفته است؛ بلکه برآمده از ذهن حضرت محمد و محدودیتهای بشری او نیز هست. دکتر سروش می‌گوید: این سخن بدیع و تازه نیست؛ چون بسیاری از اندیشمندان میانه هم قبلا به آن اشاره کرده‌اند.

سخن آقای دکتر سروش، سخن تازه ای نیست که فقط او ادعا نماید؛ چرا که این سخن، سخن بسیاری از کشیشان مسیحی است که معتقدند: انجیل سخن مستقیم خداوند به حضرت عیسی (ع) نیست؛ بلکه سخن خدای ما عیسی (ع) به شاگردان او است. و از این رو آنان به تورات و انجیل، کتاب مقدس می‌گویند، نه کتاب خدا.



پاسخی به تثلیث

▲ دکتر عبدالکریم بی‌آزار شیرازی
Dr_biazar@islamiemazaheb.ac.ir

۲. ایشان در توجیه ادعای خود می‌گویند: «اولیاء خدا چنان به خدا نزدیک و در اوفانی اند که کلامشان عین کلام خدا و امر و نهی‌شان و حب و بغضشان عین امر و نهی و حب و بغض الهی است.»

اگر چنین است پس چرا خداوند وی را به جهت اجازه‌ای که به بعضی داده بود، مورد سؤال قرار می‌دهد و می‌فرماید: «عفا الله عنک لم اذنت لهم؛ خداوند تو را ببخشد؛ چرا به آنان اجازه دادی؟» (۱)

۳. در قسمت دیگر می‌نویسد:

«پیامبر عزیز اسلام، بشر بود و خود به بشریت خود مقرر و معترف بود: «قل سبحان ربی هل کنت الا بشراً رسولاً»

آن گاه می‌افزاید: «اما در عین حال، این بشر چنان رنگ و وصف الهی گرفته بود و واسطه‌ها حتی جبرئیل چنان از میان او و خدا برخاسته بودند که هر چه می‌گفت، هم کلام انسانی او بود، هم کلام و حیانی خدا و این دو از هم جدا نبود.»

در قسمت دیگر این تثلیث را تکمیل می‌کند و می‌گوید: محمدی بودن قرآن صدار از جبرئیلی بودن آن عمیق تر است و البته منافاتی هم با آن ندارد که قرآن قول جبرئیل است «انه لقول رسول کریم.»

مسیحیان هم چنین اعتقادی داشتند؛ چرا که آنان حضرت مسیح(ع) را با خدا و جبرئیل یکی دانستند و قائل به تثلیث شدند و انجیل را کلام مقدس حضرت عیسی(ع) شمردند و چنین اظهار داشتند که تثلیث خدا و عیسی و جبرئیل از هم جدا نیست و عین توحیدند.

۴. آقای دکتر سروش برای این میوه شجره تثلیث چنین می‌گوید: «اینکه بگوئیم قرآن کلام محمد(ص) است، درست مانند این است که بگوئیم قرآن معجزه محمد(ص) است. هر دو به یک اندازه به محمد و به خدا انتساب دارند و تأکید بر یکی به معنای نفی دیگری نیست.»

این دو نفی کننده یکدیگرند؛ چرا که وقتی می‌گوئیم: قرآن معجزه محمد(ص) است، یعنی، هیچ کس نمی‌تواند مثل آن را بیاورد. بنابراین، قرآن کلام خدای تعالی است نه کلام محمد(ص) و همواره تحدی قرآن در پاسخ کسانی است که می‌گفتند: قرآن، گفتار محمد(ص) است.

۵. آقای دکتر سروش چنین نتیجه می‌گیرد: «قرآن میوه شجره طیبه شخصیت محمد(ص) بود که به اذن خدا ثمربخشی می‌کرد «توتی اکلها کل حین باذن ربها.»

خداوند شخصی امی و درس نخوانده را برای نزول قرآن برگزید تا کسی چنین ادعایی نکند و نگوید: قرآن زائیده اندیشه اوست. شما از کجا و به چه دلیل چنین ادعایی می‌کنید؟! آیا با صرف مثال و قیاس به درخت، می‌توان چنین بهتان عظیمی را به قرآن و پیامبر اکرم(ص) نسبت داد؟

۶. در قسمت دیگر آقای دکتر سروش پدیده وحی را به پدیده شعر و شاعری تشبیه می‌کند و می‌گوید: «شاعری درست مانند وحی است، یک استعداد و قریحه است، شاعر می‌تواند افقهای تازه‌ای را به روی مردم بگشاید و به قول یکی از

آقای دکتر سروش ادعا کرده‌اند که قرآن نه تنها محصول شرایط تاریخی خاصی است که در بستر آن شکل گرفته است؛ بلکه برآمده از ذهن حضرت محمد و محدودیت‌های بشری او نیز هست. دکتر سروش می‌گوید: این سخن بدیع و تازه نیست؛ چون بسیاری از اندیشمندان میانه هم قبلاً به آن اشاره کرده‌اند.

سخن آقای دکتر سروش، سخن تازه‌ای نیست که فقط او ادعا نماید؛ چرا که این سخن، سخن بسیاری از کشیشان مسیحی است که معتقدند: انجیل سخن مستقیم خداوند به حضرت عیسی(ع) نیست؛ بلکه سخن خدای ما عیسی(ع) به شاگردان او است. و از این رو آنان به تورات و انجیل، کتاب مقدس می‌گویند، نه کتاب خدا



دکتر سروش

است و نور و غذا و هوای ویژه‌ای می‌نوشد و البته هم کاشتش و هم میوه دادنش به اذن الله است و موحدان در این تردیدی ندارند.»

این قیاس نیز قیاس مع الفارق است؛ زیرا بذری که باغبان در آب و هوا و خاکهای گوناگون می‌کارد، ممکن است اندکی از نظر طعم و رشد متفاوت گردد، اما هرگز میوه‌ای جز میوه طبیعی خود نمی‌دهد.

رطب نورد چوب خرز هره بار
چه تخم افکنی بر همان چشم دار
اما شما در برابر مسیحیانی که به ظاهر قرآن نگریسته و از تشابهات آن، مطالب باطلی استنباط می‌کنند و معتقدند که در قرآن مطالبی بر خلاف علم و واقعیت وجود دارد، می‌خواهید سخن آنان را باور کنید و از موضع انفعالی پاسخ دهید که این اشتباهات و خلاف واقعیتها به دلیل بشری بودن و محمدی بودن قرآن است که تحت تأثیر شرایط زمان و مکان و دوران جاهلیت و هیئت بطلمیوسی قرار گرفته است.

حتی اگر گفته شما درست باشد و خداوند بذر قرآن را در دل پیامبر اکرم(ص) کاشته است، می‌بایست میوه آن حق و مطابق علم الهی باشد و نمی‌توان از بذر حق، قرآن حق و باطل چشم داشت؛ هرچند که در شرایط آب و هوای گوناگون باشد و می‌بایست از این بذری که خداوند انزله بعلمه «خداوند آن را با علمش نازل کرده است» همان روید و همان تراود که دروست.

۹. آن گاه دکتر سروش بعد از مقدمه‌چینی، به اصل مدعای خود می‌پردازد و چنین اظهار می‌دارد: «پیامبر اسلام در فرایند وحی موضوعیت دارد نه طریقتی و بشری است که قرآن بر او نازل شده و از او جاری شده است.

چنین است که معنای بی‌صورت از خدا و صورت از محمد است، دم از خدا و نی از محمد، آب از خدا و کوزه از محمد است، خدایی که بحر وجود خود را در کوزه کوچک شخصیتی به نام محمد بن عبدالله(ص) می‌ریزد و لذا همه چیز یکسره محمدی می‌شود.»

این تشبیهات ذوقی، اما بی‌پایه است. آیا خداوند، وحی قرآن را چنین توصیف کرده یا پیامبر اکرم(ص)؟ و یا اینکه خداوند به شما وحی فرستاده و شما آن را چنین احساس کرده‌اید و چه‌طور شده که خداوند یا پیامبر اکرم(ص) در آن همه آیات قرآنی، راجع به وحی (قرآن) آن را چنین توصیف نکرده‌اند؟!

فیلسوفان: وحی بالاترین درجه شعر است. شاعر احساس می‌کند که منبعی خارجی به او الهام می‌کند و چیزی دریافت کرده است.»

اگر این درست باشد، باید بگوئیم حتما به آقای دکتر سروش که گاه گاهی شعر هم می‌گویند، وحی هم می‌شود که وحی و شعر را با هم یکی احساس می‌کنند!

و گرنه چگونه غیر خدا و غیر پیغمبر می‌تواند وحی را توصیف یا به چیزی تشبیه کند؟!

از سویی توصیف آقای دکتر سروش برخلاف نص صریح قرآن است که می‌فرماید: «و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له؛ ما به محمد شعر تعلیم ندادیم و شعر و شاعری شایسته او نیست.» (۲)

۷. در قسمت دیگر دکتر سروش می‌گوید: «محمد(ص) که فاعل و قابل وحی است، بشری است مؤید و مطهر و لذا «از کوزه همان برون تراود که دروست» و از شجره طیبه وجود او جز میوه‌ای طیب بر نخواهد خاست.

متأسفانه شما می‌خواهید از این کلمه طیب، کلمه‌ای غیرطیب نتیجه بگیرید و بگوئید که در قرآن، مطالبی خلاف واقع و برخلاف علم و دانش است که زائیده محمدی بودن و بشری بودن آن است، مطالبی که متأثر از عهد جاهلیت و هیئت بطلمیوسی و غیره است.

و این درحالی است که خداوند به بشری بودن و هم خلاف واقع بودن قرآن می‌پردازد و می‌فرماید: «لکن الله یشهد بما انزل الیک انزله بعلمه؛ لکن خدا بدانچه به سوی تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد که آن را به علم و دانش خویش فرو فرستاده است.» (۳)

این آیه بیانگر آن است که علم و دانش حضرت محمد(ص) هیچ دخالتی در قرآن ندارد و قرآن حق و مطابق با علم حقیقی و واقعی الهی است.

«ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً» بنابراین، اگر قرآن از جانب غیر خدا بود، در آن اختلاف بسیار داخل [با واقع] می‌یافتند. (۴)

۸. دکتر سروش برای اثبات مدعای خود به مطلب دیگری اشاره می‌نماید و می‌نویسد: «تصویر من از خدا و محمد، تصویر باغبان و درخت، است. باغبان بذر می‌کارد و درخت میوه می‌دهد و این میوه همه چیزش از رنگ و عطر و شکل گرفته تا ویتامینها و قندهایش، مدیون و مرهون درختی است که از آن برمی‌آید؛ درختی که در خاک ویژه‌ای نشسته



دکتر سروش در برابر مسیحیانی که به ظاهر قرآن نگریسته و از تشابهات آن، مطالب باطلی استنباط می‌کنند و معتقدند که در قرآن مطالبی بر خلاف علم و واقعیت وجود دارد، می‌خواهد سخن آنان را باور کند و از موضع انفعالی پاسخ دهد که این اشتباهات و خلاف واقعیتها به دلیل بشری بودن و محمدی بودن قرآن است که تحت تأثیر شرایط زمان و مکان و دوران جاهلیت و هیئت بطلمیوسی قرار گرفته است



اگر خداوند، بحر وجود خود را در کوزه کوچکی به نام محمد ریخته است؛ چگونه حضرت محمد(ص) علم خداوند را کنار می‌زند و به سراغ هیئت بطلمیوسی می‌رود و به نام خدا حرفهای بشری و برگرفته از محیط عوامانه و دوران جاهلیت می‌زند و نه تنها صورت زبانی؛ بلکه محتوای وحی را هم تغییر می‌دهد و آن را با مطالب غیرواقعی می‌آمیزد و از این کوزه چیزی می‌تراود که در او نیست؟!

۱۰. دکتر سروش از تشبیهات ذوقی چنین نتیجه می‌گیرد که: «محمد عرب است لذا قرآن هم عربی می‌شود؟»

پس چرا قرآن همه جا نزول عربی قرآن را به خدا نسبت می‌دهد و می‌فرماید: انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون (۵) (ما خداوند) آن را به صورت قرآن عربی نازل کردیم باشد که شما در آن تعقل کنید). آیا بهتر نبود که محمد امین بگوید: که این قرآن بر من نازل شده و من آن را به زبان خود (عربی) ترجمه کردم و از خود چیزهایی بر آن افزودم.

اگر به زعم شما محتوای قرآن از خدا و صورت آن از محمد است پس چرا در آیه فوق هم محتوی و هم صورت عربی آن هر دو به خدا نسبت داده شده است؟! و در جای دیگر می‌فرماید: و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم (۶) (و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا بیان کند برایشان).

۱۱. و نیز دکتر سروش می‌نویسد: وی در حجاز و در میان قبائل چادر نشین زندگی می‌کند، لذا بهشت هم گاه

چهره عربی و چادر نشینی پیدا می‌کند: زنان سیاه‌چشمی که در خیمه‌ها نشسته‌اند (حور مقصورات فی الخیام). (۷) شما که جهان دیده‌اید چرا چنین می‌گویید؟! مگر صحرا و چادر و زنان سیاه‌چشم فقط در عربستان است؟! آیا در آفریقا و آمریکا و سایر نقاط جهان صحرا و چشم سیاه و چادر نیست؟! و آیا مگر قرآن تنها درباره صحرا و بیابان سخن گفته که فکر می‌کنید، خداوند مفهوم همسران بهشتی را به قلب پیامبر القاء نموده و پیامبر چشمان آنها را سیاه کرده و در خیمه‌ها نشاند است؟

در قرآن، آیات بسیاری درباره دریا و طوفان دریایی و دیوارهای نامرئی میان آبهای شور یا آبهای شور و شیرین و امواج و ظلمات دریا وجود دارد؛ در صورتی که پیامبر اکرم(ص) نه در کنار دریا زندگی می‌کرد و نه دریانورد بوده و نه در دانشکده علوم دریایی درس خوانده است.

پروفسور گری میلر (۸) در کتاب قرآن شگفت (۹) می‌نویسد:

«چندسال پیش، داستانی در تورنتو در مورد یک مرد بازرگان دریایی که در دریا، زندگی می‌کرد به دست ما رسید. داستان این گونه بود که یک مسلمان، ترجمه‌ای از قرآن را به او داد تا بخواند. مرد بازرگان هیچ چیز در مورد تاریخ اسلام نمی‌دانست، اما به خواندن قرآن علاقمند شد. وقتی وی خواندن قرآن را به پایان رساند، آن را به مرد مسلمان بازگرداند و از او پرسید: آیا این محمد، دریانورد بوده است؟ او از اینکه قرآن چگونه یک طوفان دریایی را به درست توصیف کرده است، تحت تأثیر قرار گرفته بود. مرد مسلمان گفت: «در واقع نه! محمد در صحرا زندگی

پروفسور گری میلر، دانشمند ریاضی و کشیش مسیحی، روزی با هدف یافتن خطا در قرآن، به مطالعه آن پرداخت. او انتظار داشت که قرآن از صحرا سخن گوید، اما دریافت که قرآن دربردارنده مطالبی است که در هیچ کتابی یافت نمی‌شود. همچنین انتظار داشت راجع به حوادث خانوادگی که برای حضرت محمد(ص) رخ داده است مانند: وفات همسرش خدیجه و وفات دخترانش و پسرانش سخنان بسیاری باشد، ولی چیزی از این قبیل در قرآن نیافت.

و نیز چون دریافت که نام عیسی(ع) ۳۵ بار در قرآن آمده؛ در حالی که نام محمد(ص) بیش از ۵ بار ذکر نگردیده است، در حیرت فرو رفت. سرانجام پروفسور میلر با تدبر در آیات قرآن به این نتیجه رسید که این قرآن نمی‌تواند زائیده اندیشه حضرت محمد(ص) باشد؛ بلکه به طور قطع از جانب خداوند است و بدین وسیله اسلام را پذیرفت



اقتصادی بوده، عمو و جد و همسر خود را از دست داد و به این دلیل، آن سال عام‌الحزن لقب گرفته و آن قدر فشارها افزون شده است که آن حضرت، به مدینه مهاجرت کرده‌اند و سوره‌هایی که آهنگ و شادی کمتری دارد، در مدینه نازل شده است.

پروفسور گری میلر، دانشمند ریاضی و کشیش مسیحی، روزی با هدف یافتن خطا در قرآن، به مطالعه آن پرداخت. او انتظار داشت که قرآن از صحرا سخن گوید، اما دریافت که قرآن در بردارنده مطالبی است که در هیچ کتابی یافت نمی‌شود. همچنین انتظار داشت راجع به حوادث خانوادگی که برای حضرت محمد(ص) رخ داده است مانند: وفات همسرش خدیجه و وفات دخترانش و پسرانش سخنان بسیاری باشد، ولی چیزی از این قبیل در قرآن نیافت. و با مطالعه سوره مریم و با دریافت این مسئله که هیچ کتابی در ارتباط با عظمت حضرت مریم(س) چنین سخن نگفته است، بسیار شگفت زده شد و چون سوره‌ای به نام همسرش یا فاطمه زهرا(س) یا پسرانش در قرآن نیافت، بر حیرتش افزوده گشت.

و نیز چون دریافت که نام عیسی(ع) ۳۵ بار در قرآن آمده؛ در حالی که نام محمد(ص) بیش از ۵ بار ذکر نگردیده است، در حیرت فرو رفت. با انگیزه فراوان در اعماق قرآن فکر کرد تا شاید راز آن را دریابد تا اینکه به آیه ۸۲ سوره نساء رسید که می‌فرماید:

«فلا یتدبرون القرآن و لوکان من عند غیرالله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً؛ چرا در قرآن تدبر نمی‌کنند و اگر این قرآن از جانب غیر خدا بود، در آن اختلاف بسیار می‌یافتند.»

می‌کرد!» و همین برای بازرگان کافی بود تا در همان زمان، اسلام را بپذیرد.

پروفسور گری می‌افزاید: «او از توصیف قرآن بسیار تحت تأثیر واقع شده بود؛ چرا که در یک طوفان دریایی قرار گرفته بود و می‌دانست که هر که آن توصیف را نوشته است، خود نیز در معرض یک طوفان دریایی بوده است! توصیف «یک موج، روی آن موج، روی آن ابرها» «و کظلمات فی بحر لجمی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یربها» (۱۰) چیزی نیست که تصویر گر یک طوفان نوشته باشد؛ بلکه این توصیف، توسط کسی نوشته شده که می‌داند طوفان دریایی چگونه است. این یک مثال است که بیانگر آن است که قرآن به مکان و زمان خاصی مقید نبوده و دیدگاه‌های علمی ای که در قرآن بیان شده، نیز از صحرایی در چهارده قرن پیش سرچشمه نگرفته است. (۱۱)

۱۲. دکتر سروش می‌گوید: «شخصیت محمد نیز نقش مهمی در شکل دادن به این متن ایفا می‌کند، تاریخ زندگی خود او: پدرش، مادرش، کودکیش و حتی احوالات روحیش در آن نقش دارند، اگر قرآن را بخوانید، حس می‌کنید که پیامبر، گاهی اوقات شاد است و طربناک و بسیار فصیح در حالی که گاهی اوقات پرملال و در بیان سخنان خویش بسیار عادی و معمولی است، تمام اینها اثر خود را در متن قرآن باقی گذاشته‌اند. این، آن جنبه کاملاً بشری وحی است.»

سوره‌های کوتاه و شاد که آهنگ بیشتری دارد و نیز آیات بیان‌کننده رسالت جهانی پیامبر اکرم(ص) در مکه نازل شده است، زمانی که آن حضرت در محاصره شدید

در قرآن، آیات بسیاری درباره دریا و طوفان دریایی و دیوارهای نامرئی میان آبهای شور یا آبهای شور و شیرین و امواج و ظلمات دریا وجود دارد؛ در صورتی که پیامبر اکرم(ص) نه در کنار دریا زندگی می‌کرد و نه دریانورد بوده و نه در دانشکده علوم دریایی درس خوانده است



گسترده‌گی صحراها در تمامی قاره‌های جهان



آقای دکتر سروش از آیه «حور مقصورات فی الخیام» می‌خواهد نتیجه بگیرد که این آیه ناشی از صحرانشین بودن حضرت محمد(ص) است، در صورتی که مناطق صحرائی زمین منحصر به عربستان نبوده بلکه همانطور که در نقشه روبرو می‌بینید، صحرا در همه قاره‌های جهان گسترده است و چند آیه قرآن درباره صحرا، از خدایی و جهانی بودن قرآن نمی‌کاهد.

این باور راسخ‌تر ساخته که اسلام مبتنی بر تفکر جهانی است» (۱۳).

۱۳. «آنچه قرآن درباره وقایع تاریخی، سایر ادیان و سایر موضوعات علمی زمینی می‌گوید، لزوماً نمی‌تواند درست باشد.»

در صورتی که قرآن بارها قبل از وقایع تاریخی می‌فرماید: «نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا» (۱۴) ما بر تو بهترین داستان را به حق (و مطابق با واقع) بیان می‌داریم.»

و همچنین می‌فرماید: «تلك من انباء الغیب نوحيها اليك ما كنت تعلمها أنت ولا قومك؛ این از اخبار غیبی است که به تو وحی می‌کنیم. نه تو و نه قومت آنها را نمی‌دانستید.»

دکتر گری میلر در این باره می‌نویسد:

«هیچ متن مقدسی نیست که چنین ادعایی کند؛ چرا که از نوشته‌های قدیمی و متون مقدس، اطلاعات فراوانی در اختیار مطالعه کننده می‌گذارند؛ مثلاً می‌گویند: این پادشاه در فلانجا زندگی می‌کرده، و این یکی در فلان جنگ، حضور داشته و یکی دیگر چند پسر داشته است و... با این وجود، همیشه بر این امر تصریح می‌کنند که جهت اطلاعات بیشتر باید به مطالعه کتابهای دیگری بپردازید؛ چرا که این اطلاعات، نشأت گرفته از اطلاعات بشری است. در مقابل، قرآن اطلاعاتی در اختیار خواننده قرار می‌دهد و می‌گوید: بعضی از این اطلاعات، جدید است. البته همیشه توصیه برای تحقیق در خصوص اطلاعات فراهم شده و ارزیابی صحت آن نیز وجود دارد. جالب است که چنین موضوعی هیچ‌گاه توسط غیرمسلمانان در چهارده قرن قبل مورد چالش قرار نگرفته است. در واقع مکان که دشمن مسلمانان بودند، همواره از چنین اموری که بر پیامبر وحی می‌گردید، اطلاع داشتند و ادعای آنان این بود که در قرآن اطلاعات جدیدی موجود است اما با این وجود آنها هرگز صراحتاً نگفتند: «این مطلب جدید نیست؛ ما می‌دانیم که محمد این اطلاعات را از کجا گرفته، ما

سرانجام پروفیسور میلر با تدبر در آیات قرآن به این نتیجه رسید که این قرآن نمی‌تواند زائیده اندیشه حضرت محمد(ص) باشد؛ بلکه به طور قطع از جانب خداوند است و بدین وسیله اسلام را پذیرفت. (۱۲)

سخنان آقای دکتر سروش در مورد نقش مهم شخصیت و احوالات روحی محمد(ص) در شکل دادن قرآن، بر گرفته از نگاه کوتاه غربیها و مسیحیان و یهودیان نسبت به پیامبر اکرم(ص) است. به عنوان نمونه برخی از مستشرقان می‌گویند: محمد ابتدا خود را پیامبر مکه می‌دانست، ولی چون در اواخر عمرش به فتوحاتی دست یافت و کار وی اهمیتی خاص یافت، ادعای جهانی بودن کرد؛ در صورتی که تمامی آیاتی که دلالت بر جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام می‌نماید، در چهار سوره‌ای است که همگی در مکه، قبل از هجرت پیامبر(ص) به مدینه و فتوحاتش نازل شده است و به هنگام نزول این آیات، تعداد مسلمانان اندک بود و چنان تحت فشار و محدودیت قرار داشتند که کسی احتمال تسلط آنان را حتی بر شهر مکه نمی‌داد، این سوره‌ها عبارتند از:

۱. «و اوحی الی هذا القرآن لاندکرم به و من بلغ؛ و بگو این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آنان می‌رسد، هشدار دهم.» سوره انعام؛ ۱۹
۲. «قل یا ایها الناس! انی رسول الله الیکم جمیعا؛ بگو ای مردمان! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم.» سوره اعراف، ۱۵۸

۳. تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیرا؛ خجسته خداوندی که فرقان را بر بنده اش فرستاد تا جهانیان را هشدار دهد.» سوره فرقان، ۱

۴. و ما ارسلناک الا کافّة للناس؛ ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردمان. سوره سبأ، ۲۸

مارسل یوازار دانشمند سوئیسی در کتاب/اسلام و حقوق بشر در ارتباط با جهانشمولی اسلام می‌نویسد: «مجموع پژوهشهایی که از جهات فلسفی، دینی، جامعه‌شناسی و سیاسی در ایدئولوژی اسلام به عمل آمده، ما را در



سخنان آقای دکتر سروش در مورد نقش مهم شخصیت و احوالات روحی محمد(ص) در شکل دادن قرآن، بر گرفته از نگاه کوتاه غربیها و مسیحیان و یهودیان نسبت به پیامبر اکرم(ص) است. به عنوان نمونه برخی از مستشرقان می گویند: محمد ابتدا خود را پیامبر مکه می دانست، ولی چون در اواخر عمرش به فتوحاتی دست یافت و کار وی اهمیتی خاص یافت، ادعای جهانی بودن کرد؛ در صورتی که تمامی آیاتی که دلالت بر جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام می نماید، در چهار سوره ای است که همگی در مکه، قبل از هجرت پیامبر(ص) به مدینه و فتوحاتش نازل شده است و به هنگام نزول این آیات، تعداد مسلمانان اندک بود و چنان تحت فشار و محدودیت قرار داشتند که کسی احتمال تسلط آنان را حتی بر شهر مکه نمی داد

اینها را در مدرسه آموخته ایم، آنها نمی توانستند با حقانیت مبارزه کنند؛ چرا که واقعا جدید بود.

به عنوان نمونه عربها قبل از نزول قرآن از سد ذوالقرنین، هیچ اطلاعاتی نداشتند، اما خلیفه دوم گروهی از مردان را انتخاب کرد تا سد ذوالقرنین را ببینند و از آنجا که قرآن آن را توصیف کرده بود، توانستند آن را کشف کنند، این سد اکنون در مکانی بنام دربند(Durbend) قفقاز است» (۱۶)

۱۴. دکتر سروش می افزاید: سخنان پیامبر در ارتباط با طب، همان سخنان و عقائد اعراب بادیه نشین بود و خود به طیب مراجعه می کرد. ابن عربی در فصوص الحکم می گوید: پیامبر اکرم(ص)، اعراب را از دخالت در لقاح گیاهان و از کرده افشاندن از نخل های نر بر نخلهای ماده منع می کرد و چون درختان کم بار شدند، به اشتباه خود پی برد و گفت: شما امور دنیایی را نیکوتر می دانید و من کار دین را نیکوتر از شما می دانم.

مطالب فوق در مورد سهوالتی(ص) مورد قبول همه علما به خصوص علمای شیعه نیست و علاوه بر آن، اگر این مطلب را بپذیریم، نمی توان بین آن و طب قرآن، ارتباطی برقرار کرد. آری همان طور که صدوق ابن بابویه در مورد طبالتی بیان نموده است، پیامبر اکرم(ص) برخی از توصیه های بهداشتی را مانند توصیه به مصرف نمک را بنا بر شرایط زمان و مکان مطرح کرده اند. (۱۷) اما طب قرآن شامل توصیه های بهداشتی برای همه زمانها و همه مکانها است. پروفیسور گری میلر، ریاضی دان و مبلغ مسیحی که مسلمان شده است، می گوید: «باید دانست که قرآن یک وحی الهی است و همه اطلاعات آن منشاء الهی دارد، قرآن کلمات خداست به طوریکه هیچ چیز نمی تواند به آن اضافه شود و یا هیچ یک از سخنان یا توصیه های شخص پیامبر(ص) را در خود جای دهد. در نتیجه، هیچ درمان خانگی در قرآن وجود ندارد که کسی بتواند ادعا کند منسوخ شده است. به عنوان نمونه قرآن بیان می کند که در غسل، شفا هست و من فکر نمی کنم که کسی در این مورد، بحث و نظری داشته باشد. خداوند در قرآن فقط اطلاعات و مثالهایی را آورده که با گذشت زمان ثابت بماند» (۱۸)

۱۵. مشهور است که در اسلام سنی، مکتب عقل گرای اعتزالی در برابر اشعریان و عقیده آنها دال بر جاودانی بودن و غیر مخلوق بودن قرآن شکست سختی خورده است. اما در اسلام شیعی، معتزلیان به نحوی ادامه حیات دادند و زمینی حاصل خیز را برای رشد یک سنت فلسفی غنی فراهم کردند. اعتقاد معتزلیان دال بر مخلوق بودن قرآن در میان متکلمان شیعی، تقریبا اعتقادی است بلا منازع. امروز اصلاح گران سنی به موضع شیعیان نزدیک تر می شوند و اعتقاد مخلوق بودن قرآن را می پذیرند. منظور معتقدان به مخلوق بودن قرآن این است که

قرآن مخلوق خداست نه مخلوق پیامبر اکرم(ص) که آقای دکتر سروش آن را بیان می کند. متکلمین در برابر این اشکال بودند که صفت «متکلم» بر خداوند صادق است و این هیئت اسم فاعل برای کسی به کار می رود که به فعلی می پردازد و آن فعل، صفت اوست نه آنکه آن را ایجاد می کند و از آنجا که خداوند قدیم بوده، محال است که به کلام لفظی که حادث است، متصف شود.

از این رو اشاعره قائل به کلام قدیم (نفسی) و کلام لفظی شدند و گفتند: ظواهر و الفاظ عربی قرآن، کلام حقیقی خداوند نیست؛ آنچه کلام الله و معجزه است، همان کلام نفسی است که در کتب پیشین در قالب سایر زبانها موجود است. (۱۹)

و شیعه در پاسخ می گوید: تکلم از صفات فعلی خداوند است که می توان به نفی یا اثبات آن پرداخت مانند: صفت خلق و رزق نه از صفات ذات که سلب آن از خدا محال است مانند: علم و قدرت و حیات. (۲۰)

۱۶. دکتر سروش در باره ناسازگاریهای ظواهر قرآن با علم بشری می گوید: همه کسانی که دست به تأویل برده اند، به ناسازگاریهای پاره ای از ظواهر قرآن با علوم بشری ادعان داشته اند؛ مثلا، المیزان در تفسیر استراق سمع(سوره صافات: ۱۰) می گوید: تفاسیر همه مفسران پیشین که مبتنی بر علم هیئت قدیم و ظواهر آیات و روایات بوده، باطل است، و باید معنی تازه ای برای آن آیات جست.

اینکه بعضی از مفسرین برخی از آیات را بر اساس معلومات زمان خود تفسیر کرده اند و امروزه بطالان برخی روشن شده است، چه ربطی به پیامبر اکرم(ص) دارد؟! دانشمندان قدیم نسبت به کیهان و انسان نیز در این باره نظریاتی ارائه داده اند که امروزه بیشتر آنها برخلاف واقعیت است. حال این سوال مطرح است که آیا این دلیل را مبتنی بر معلومات ناقص پیامبر اکرم(ص) دانست که به زعم شما متحد خداوند است و در آفرینش کیهان و انسان دخالت داشته و موجب خلل در آفرینش، و تفسیر اشتباه دانشمندان گشته است؟!

در مورد قرآن نیز آیاتی وجود دارد که در آینده دانشمندان با پیشرفت علم، معنای واقعی آن را در خواهند یافت؛ چنانکه خداوند در قرآن چنین وعده فرموده است: «سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق؛

به زودی آیات خود را در مورد کیهان و انسان به آنان نشان خواهیم داد تا برایشان آشکار شود که آن حق است و منطبق با واقع. (۲۱)

و در جای دیگری فرماید: و یری الذین اوتوا العلم، الذی انزل الیک من ربک هو الحق؛

و کسانی که به آنان علم داده شده، خواهند دید که



آنچه از جانب پروردگارت به تو نازل شده حق است و مطابق با واقع.»

۱۷. ماجرای هفت آسمان از اینها هم روشن تر است، بدون استثنا همه مفسران پیشین آن را به تئوریهای هیئت بطلمیوس تطبیق می کردند و فقط در قرن ۱۹ و ۲۰ است که مفسران جدید قرآن به فکر تفسیر تازه‌ای از این آیات، آن هم در پرتو معارف جدید می افتند.

خداوند، قرآن را تشبیه به آب باران می کند که آن را از آسمان نازل می کند و هر وادی و کانال رودخانه‌ای به اندازه ظرفیتش از آن برداشت می کند: «نزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها» (۲۲)

جای بسی تعجب است که چگونه آقای دکتر سروش، برداشتهای ناقص یا غلط مفسرین را می خواهند به حساب قرآن بگذارند و یا اینکه چون بطلمیوس نیز عدد هفت آسمان را به کار برده، فکر می کنند که حضرت محمد (ص) این عدد را از بطلمیوس گرفته و به قرآن افزوده است!!

آنچه مسلم است، این است که پیامبر اکرم (ص) فردی امی بود بنابراین، هیچ مدرسه و دانشگاهی ندیده بود تا تحت تأثیر هیئت بطلمیوس قرار گیرد تا بر اساس آن، آیات خدا را تغییر دهد.

مردم عربستان آن قدر در جهل به سر می بردند که نمی دانستند بطلمیوس کیست و هیئت بطلمیوسی چیست! علاوه بر آن، مطالعه علوم یونان و هیئت بطلمیوسی از قرن سوم هجری به بعد در میان مسلمانان آغاز شده است. بر این اساس، چرا آقای دکتر سروش فکر نمی کنند که بطلمیوس این عدد را از پیامبران پیشین گرفته باشند و چرا فکر نمی کنند که عدد ۷ مطابق با واقع باشد، ولی بطلمیوس و برخی از مفسرین در مصادیقش اشتباه کرده باشند.

خوشبختانه در زمان ما دانشمندان به این حقیقت علمی دست یافته اند که آتمسفر یا آسمان اطراف زمین از لایه های مختلفی تشکیل شده است. «ویری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق؛ و کسانی که به آنان علم و دانش داده شده است، خواهند دید که آنچه بر تو نازل شده از جانب پروردگارت حق است.»

تفاوت هر یک از این لایه ها در نوع و فشار گازهای تشکیل دهنده آنهاست:

۱. نزدیک ترین لایه آتمسفر به کره زمین «تراپوسفر» (۲۳) نامیده می شود.
۲. لایه بالایی استراتوسفر (۲۴) نام دارد.
۳. لایه آزون (۲۵) که ساکنین زمین را از اشعه بسیار زیانبخش ماوراء بنفش محفوظ نگاه می دارد.
۴. لایه بالاتر را فروسفرف (۲۶) می نامند.
۵. لایه فوق آن ترموسفرف (۲۷) نام دارد.
۶. لایه بعدی یونوسفرف نام دارد. (۲۸)

۷. لایه آخر که ۴۸۰ تا ۹۶۰ کیلومتر گسترده است، لایه اگزوسفرف (۲۹) نامیده می شود. اگر به محاسبه تعداد لایه های اتمسفر که در کتاب (General science چاپ ۱۹۸۵ ص ۳۲۲-۳۱۹) آمده است، بپردازیم به این نتیجه خواهیم رسید که دقیقاً با تعداد طبقات و ویژگیهای ذکر شده در قرآن مطابقت دارد و نه تنها با علم مغایرت ندارد، بلکه معجزه قرآن است.

۱۸. دکتر سروش از برداشتهای نادرست برخی از مفسرین، چنین نتیجه می گیرد: «باری از قبول ناسازگاری (گاه شدید) ظواهر قرآنی با علم گریزی نیست، حال، دفع آن اشکال و تخلص از آن، شیوه های گوناگون دارد: یا دست به تاویلات بعیده می برید یا بر سیل همزبانی با فرهنگ عرب، تحملشان می کنید، یا زبان دین و زبان علم را دوگانه و دوگونه می بینید و همه زبان دین را می شمارید (مانند پاره های از متکلمان مسیحی) یا چون بعضی از معاصران، فرآورده های وحی را متحمل الصدق والکذب نمی دانید، یا معنی را از خدا و لفظ را از پیامبر می شمارید.»

خوشبختانه امروزه با پیشرفت سریع علوم تجربی و شهودی نه تنها وعده خداوند؛ حقیقت قرآن و سازگاری آن تا حدودی تحقق؛ بلکه مطابقت آن نیز با واقع و علم شهودی از نظر دانشمندان بزرگ جهان آشکار گشته و تا کنون بسیاری از پروفیسورهای اروپایی و کشیشهای مسیحی مسلمان شده اند.

بنابراین، بهتر است به جای آن همه ذهنیت منفی و جزئی بینی و کلی گویی، به آن همه آیاتی که حقانیت آن کشف شده است بنگریم، و اگر سازگاری چند آیه را نیافتیم، نیافتن را دلیل بر نبودن و یا خطا بودن نگیریم.

۱۹. دکتر سروش می نویسد: «آیت الله طالقانی پا را فراتر می نهد و در پرتوی از قرآن، تفسیر آیه «الذی یتخبطه الشیطان من المس» (۳۰) آشکارا می گوید: دیوانگی را ناشی از تماس و تصرف جن و شیطان» دانستن از عقائد اعراب جاهلی بوده و قرآن به زبان قوم سخن گفته است.

یکی از جهات اعجاز قرآن، این است که آنچنان تابلوهایی از طبیعت، گیهان و انسان برای اثبات خداشناسی، توحید، وحی و نبوت و معاد و... ارائه کرده است که برای تمام اعصار و قرون و در میان تمام انسانها با درجات علمی متفاوت، قابل استفاده باشد، علامه زرکنشی استاد علوم قرآن در کتاب البرهان می نویسد: «در مباحث قرآن کریم می توان تمامی برهانها و دلائل و معلومات عقلی و سمعی را مشاهده نمود، اما به دو جهت این دلائل را به بروش عربها نه روش دقیق متکلمین، ارائه کرده است:

۱. به جهت آنچه خود می فرماید: «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم؛ و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا حقایق را برای آنها آشکار

آنچه مسلم است، این است که پیامبر اکرم (ص) فردی امی بود بنابراین، هیچ مدرسه و دانشگاهی ندیده بود تا تحت تأثیر هیئت بطلمیوس قرار گیرد تا بر اساس آن، آیات خدا را تغییر دهد.

مردم عربستان آن قدر در جهل به سر می بردند که نمی دانستند بطلمیوس کیست و هیئت بطلمیوسی چیست! علاوه بر آن، مطالعه علوم یونان و هیئت

بطلمیوسی از قرن سوم هجری به بعد در میان مسلمانان آغاز شده است.

بر این اساس، چرا آقای دکتر سروش فکر نمی کنند که

بطلمیوس این عدد را از پیامبران پیشین گرفته باشند و چرا فکر نمی کنند که عدد ۷ مطابق با واقع باشد، ولی

بطلمیوس و برخی از مفسرین در مصادیقش اشتباه کرده باشند



خوشبختانه
امروزه با پیشرفت
سریع علوم تجربی
و شهودی نه تنها
وعدۀ خداوند؛
حقیقت قرآن و
سازگاری آن تا
حدودی تحقق؛
بلکه مطابقت آن
نیز با واقع و علم
شهودی از نظر
دانشمندان بزرگ
جهان آشکار گشته
و تا کنون بسیاری
از پروفیسورهای
اروپایی و
کشیشهای
مسیحی مسلمان
شده‌اند.
بنابراین، بهتر
است به جای آن
همه ذهنیت منفی
و جزئی بینی و
کلی گویی، به آن
همه آیاتی که
حقانیت آن کشف
شده است بنگریم،
و اگر سازگاری
چند آیه را نیافتیم،
نیافتن را دلیل بر
نبودن و یا خطا
بودن نگیریم

سازد، (۳۱)

۲. چه بسا متکلمی در صدد بیان نظریات خویش با دلائل دقیق علمی است، اما به دلیل ضعف علمی مستمع ناچار است، براساس فهم مخاطبین، سخن گوید و از آنچه غامض است و جز اندکی نمی‌فهمند. خودداری کند و آن را در حد فهم عمومی تنزل دهد:

چون که با کودک سر و کارت فتاد

هم زبان کودکی باید گشاد

و این معجزه قرآن است که به گونه‌ای به بیان مطالب خود براساس الفاظ و کلماتی پرداخته است که این مطالب هم برای افراد عادی قابل استفاده است و هم برای متخصصین در علوم.

زرکشی می‌افزاید: «از این رو هر کس بهره بیشتری از علم دارد، از قرآن بیشتر استفاده می‌کند.» (۳۲)

اما حکمت سخن گفتن خداوند به زبان هر قومی چیست؟

بنجامین لی ورف (۳۳) براساس تحقیقاتی که در مورد زبان برخی از سرخ‌پوستان انجام داد، به این نتیجه رسید که سخنگویان آنان، مفاهیمی دربارهٔ زمان و مکان به کار می‌برند که با مفاهیم هندسه اقلیدسی و منطق ارسطویی تفاوت دارد. ورف به این نتیجه رسید که افراد صرفاً در قالبهای زبانی خود قادر به اندیشیدن هستند و خارج از این قالبها نمی‌توانند هیچ مفهومی را به تصور درآورند. (۳۴)
آ. ترند لنبرک (۳۵) فیلسوف آلمانی در قرن نوزدهم معتقد بود که اگر زبان ارسطو به جای یونانی چینی بود، مقولات علم منطق با آنچه او تدوین کرد، متفاوت بود. (۳۶)

نمونه‌ای از سخن خداوند به زبان آن قوم را می‌توان در سورهٔ انعام، آیه ۷۱ ذکر نمود: «قل أندعوا من دون الله، مالا یغننا ولا یضرنا، و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله، کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران، له اصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا، قل ان هدی الله هو الهدی؛ بگو آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه به ما سودی می‌رساند و نه زبانی؟! و به عقب برگردیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده است؟! همچون کسی که شیاطین او را به سرعت در زمین فرود آورده و دچار سقوط کرده‌اند و او حیران و سرگردان مانده است! در حالی که یا ذاتی دارد که او را به سوی هدایت فرا می‌خوانند و می‌گویند: به سوی ما بیا! بگو: تنها هدایت خدا، هدایت است و به ما دستور داده شده است که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم.»

با توجه به زبانشناسی مردم جزیره العرب دوران پیامبر اکرم (ص) این نتیجه حاصل می‌گردد که پیامبر اکرم (ص) براساس تشبیهات و استعارات و تمثیلات رایج در میان آنان، به گونه‌ای رسا و بلیغ سخن گفته است که هیچ دلیل کلامی و فلسفی نمی‌توانست چنین تأثیری روی آنها بگذارد و آنان را به یقین برساند.

۱. از آنجا که مردم عربستان، مردمی تجارت‌پیشه بودند و منظور تجار از انجام هر کاری و یا انتخاب هر راهی، معمولاً کسب سود و منفعت و یا دفع ضرر و زیان است، خداوند به پیغمبرش دستور داد تا با زبان تجاری قوم برای مشرکان چنین استدلال کند:

«ایا به جای الله که بنابر سورهٔ قریش در سفرهای تجاری زمستان و تابستان به هنگام گرسنگی، طعام می‌دهد و از ترس و خطر در امان نگاه می‌دارد» (الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف) (۳۷)، بتان و مجسمه‌هایی را بخوانیم که نه به ما سود می‌رساند و نه زیان؟ آیا هیچ تاجر عاقلی، معاملهای بی‌سود و زیان بر معاملهٔ پرسود و فایده که حیات و امنیتش به آن بستگی دارد، ترجیح می‌دهد؟ «اندعوا من دون الله مالا یغننا و لا یضرنا»

۲. از آنجا که این قوم تجارت‌پیشه دائماً در زمستان و تابستان در حال سفر بودند، مهم‌ترین امر برای آنان، شناخت راه و هدایت و راهنمایی به مقصد تجاری بود؛ راهی که صاف و هموار، مستقیم و کوتاه‌ترین راه بود، «آنان همواره به فرمان راهنما و کسانی که با کاروان آشنا بودند گوش فرا می‌دادند تا از مقصد منحرف نگردند و یا اینکه در پیمودن مسیر، دچار کند روی نگردند. در قسمت دوم آیه نیز با استفاده از زبانشناسی قومی می‌فرماید: «و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله؛ آیا صحیح است پس از آنکه داناترین راهنما یعنی الله ما را به راهی هدایت و راهنمایی کرده است، عقبگرد کنیم؟»

این آیه کنایه از این است که بازگشت به بت‌پرستی و شرک، عقبگرد و بازگشت از سر کمال و منزلگاه مقصود به دوران ابتدایی است.

۳. یکی دیگر از چیزهایی که افکار این مسافران بیابانگر را سخت به خود مشغول می‌داشت و همواره از آن وحشت داشتند، دیوها و غولهای بیابانی بود. همان طور که طریحی می‌نویسد: عربهای قدیم گمان می‌کردند که در بیابانها غولهایی از جنس جن و شیاطین به رنگهای مختلف در می‌آیند و آنان را با سحر به بیراهه می‌کشند و هلاک می‌گردانند. (۳۸)

این اعتقاد در افسانه‌های قدیم همانند داستان هزارو یک شب و اشعار شاعران نیز منعکس است به عنوان نمونه می‌توان شعر ذیل را ذکر نمود:

گر بگریزی ز خراجات شهر

بارکش غول بیابان شوی

قرآن حالت کسانی را که از راه راست الهی به راه شرک و بت‌پرستی عقبگرد می‌کنند، به زبان خودشان، به مسافری تشبیه می‌کند که بر اثر جدا شدن از کاروان غولها و دیوهای بیابان او را می‌ربایند و بر او دست می‌یابند و به ورطهٔ سقوطش می‌کشاند و او حیران و سرگردان است، منتها برای اینکه پندار خیالی صحراگردان راجع به



غول و دیو را مورد تأیید قرار نداده باشد با ظرافت خاصی از آن تعبیر به شیاطین می‌کند.

۴. آنگاه به ارائه تصویری از واکنش و فضای کاروانی‌اش می‌کند که چون می‌بینند، دوستشان فریب دیوهای افسونگر را خورده است و با آنها به بیراهه می‌رود، می‌پردازد. بنابراین، با حالت تأثر و ناراحتی او را به راه هدایت فرا می‌خوانند و می‌گویند: به سوی ما بیا! له اصحاب یدعونه الی الهدی اتنا.

۵. خداوند دستور می‌دهد که به این فریب خوردگان و منحرف‌شدگان گفته شود: «ان هدی الله هو الهدی؛ تنها هدایت خدا، هدایت است» نه راهنمایان بدلی و هرکس که از جاده هدایت الهی به بیراهه رود و از کاروان هدایت جدا شود، طعمه شیاطین افسونگر خواهد شد و در بیابان شرک و تفرقه، حیران و سرگردان خواهد گشت و آن چنان گوش هوش را از دست می‌دهد که مانند افراد جن‌زده هرچه دوستانش بانگ برمی‌آورند که به سوی ما بیا، نمی‌شنود و همچنان تحت تأثیر القایات شیاطین بسر می‌برد.

آیا هیچ دلیل کلامی و فلسفی می‌تواند این چنین رسا و بلیغ، این پیام مهم الهی را به گوش جان مردمی که تاجرپیشه‌اند، برساند تا یقین پیدا کنند و در سفرهای تجاری به کشورهای مجاور، با گفتار و کردار نیک خود انتقال‌دهنده و املاء کننده پیام الهی به دیگران باشند. «لتنذر ام القرى و من حولها»

آیا آقای دکتر سروش انتظار دارند که پیام قرآن باید در قالب کلام و فلسفه غرب باشد تا کلام خدا باشد و چون نیست، پس قرآن کلام حضرت محمد(ص) است؟!

قرآن با آیات رسای خود، مسلمانان را به مرحله یقین رساند و مسلمانان صدر اسلام با این چراغ یقین، اسلام را به کشورهای همسایه گسترش دادند و کشورهای همجوار که به طور یقین اسلام به آنان املاء شده بود، برآن شدند که ابتدا آن را به ملت خود و بعد به سایر کشورهای همسایه خود گسترش دهند و سرانجام در زمان امام خمینی بار دیگر اسلام به طور یقین به مردم ایران و سایر کشورها املاء شد و در نتیجه جوانان بر اثر یقینی که به اسلام داشتند، در هشت سال دفاع مقدس به گونه ای به دفاع از کیان اسلام و انقلاب پرداختند که دشمنان بزرگ و کوچک را به زانو درآوردند.

اما بعد از انقلاب بنا به توصیه آقای دکتر سروش کتابهای درسی دانشگاهها با نظریات تردید آمیز فلاسفه غرب تدوین گردید و ایمان جوانان را آمیخته با شک و تردید ساخت، اما سرانجام اساتید معارف به این نکته پی‌بردند و تا حدودی آنها را تغییر دادند.

این است فرق میان روش قرآن که از راه تجربه و مشاهده عینی طبیعت و واقعیت، به پرورش مسلمانان می‌پردازد و از آنان می‌خواهد تا به سیر و سیاحت در

طبیعت بپردازند تا صاحب قلبی شوند که با آن قلب تعقل کنند و صاحب چشم بصیرت و گوش شنوا گردند: «أفلم سیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها و لهم آذان یسمعون بها و لهم اعین یبصرون بها.» و روش دانشگاههای غربی که از چهارطرف محدود است، هم ارتباطش با خدا قطع است، هم با آخرت. هم با طبیعت و هم با ماوراء طبیعت.

پی نوشتها:

۱. توبه، ۴۳.
۲. یس، ۶۹.
۳. نساء، ۱۶۶.
۴. نساء، ۸۲.
۵. یوسف، ۲.
۶. ابراهیم، ۴.
۷. الرحمن، ۷۲.
۸. Dr.gare miller.
۹. Theamazin Quran.
۱۰. نور، ۴۰.
۱۱. قرآن شگفت‌انگیز، دکتر گری میلر، ترجمه مرتضی خرمی، در مجله پیام جاویدان، فصلنامه تخصصی قرآن پژوهی سال سوم، ۱۳۸۴، ص ۱۱.
۱۲. قصه‌الکتورمیلر، بقلم ابوذر، www.55A.net.
۱۳. اسلام و حقوق بشر، مارسل بوازار، تهران، دفتر نشر، ۱۳۶۰، ص ۱۰۲-۹۷.
۱۴. یوسف، ۳.
۱۵. هود، ۴۹.
۱۶. قرآن شگفت‌انگیز، دکتر میلر گری، در فصلنامه پیام جاویدان شماره ۹، سال ۱۳۸۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.
۱۷. ترجمه اعتقادات صدوق، چاپ تبریز، ۱۳۷۱ هـ ق، باب احادیث طب.
۱۸. قرآن شگفت‌انگیز، ص ۱۲.
۱۹. قوشچی، شرح التجرید، المقصد الثا، ص ۳۵۴.
۲۰. آیت‌الله خویی، البیان، صص ۴۰۶-۴۱۳.
۲۱. فصلت، ۵۳.
۲۲. رعد، ۱۷.
۲۳. Tropospher.
۲۴. Strotospher.
۲۵. Ozon.
۲۶. Mesosnere.
۲۷. Thrmospher.
۲۸. Ionospher.
۲۹. Exospher.
۳۰. بقره، ۲۷۵.
۳۱. ابراهیم، ۴.
۳۲. البرهان فی علوم القرآن، زرکشی، به نقل از کتاب الأرض فی القرآن الکریم، دکتر زغلول راغب محمدالتجار، بیروت، دارالمعرفه ۱۴۲۷ هـ ق، ص ۴۲.
۳۳. B.L.whorf.
۳۴. ما نفرادی، بردیش، زبانشناسی جدید، ترجمه دکتر محمدرضا باطنی، تهران، آگاه، ۱۳۵۵، ص ۱۳۳.
۳۵. A.Tredlendery.
۳۶. علی صلح‌جو، بحثی در مبانی ترجمه، مجموعه مقاله‌های نشر دانش، صص ۴۱.
۳۷. قریش، ۴.
۳۸. مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۳۴۰.

آیا آقای دکتر سروش انتظار دارند که پیام قرآن باید در قالب کلام و فلسفه غرب باشد تا کلام خدا باشد و چون نیست، پس قرآن کلام حضرت محمد(ص) است!؟

